

سخن سردبیر

مشارکت معلمان در فرایند تحول!



تحول در آموزش زبان که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد گفتمان بومی این حیطه تخصصی است، این امیدواری به‌وجود آمده است که با سیاست‌گذاری‌های مناسب، نوآوری‌های آموزشی در این درس در سطح آموزش رسمی طراحی و اجرا شود. با درک این واقعیت سعی می‌کنیم در گفتار حاضر به عواملی اشاره کنیم که به نهادینه شدن نوآوری‌های آموزشی کمک می‌کنند

در ادبیات مربوط به این موضوع، مکرراً به این نکته اشاره شده است که در اکثر کشورها، بدون توجه به سطح رشد و توسعه

صدمین شماره مجله «رشد آموزش زبان» در فصل گذشته به چاپ رسید و به همین مناسبت، مراسم ویژه‌ای نیز توسط «دفتر انتشارات کمک آموزشی» در تهران برگزار شد. این را می‌توان نقطه عطفی به‌شمار آورد که ما را در آستانه فصل جدیدی از حیات مجله قرار می‌دهد؛ فصلی که با این شماره آغاز می‌شود و بناسبت با مروری بر گذشته به سوی آینده‌ای بهتر گام برداریم. فصلی که گذشت رشد و بالندگی گفتمان آموزش زبان را در پی داشت که مجله رشد آموزش زبان در آن نقشی به‌سزا ایفا کرده است. با ایجاد پیش‌زمینه‌های

و امکانات مادی، عموماً نتیجه نوآوری‌های آموزشی در اجرا با اهداف پیش‌بینی شده آن‌ها در برنامه درسی مطابقت ندارد. به عبارت دیگر، تأثیر نوآوری‌های آموزشی پیش‌بینی شده بر آن‌چه عملاً در کلاس درس اتفاق می‌افتد، بسیار اندک است. با مشاهده واقعیت مذکور این سؤال مطرح می‌شود که: اصولاً تحت چه شرایطی نوآوری‌های آموزشی طراحی و اجرا می‌شوند و چه عواملی باعث می‌شوند تأثیرشان کم‌رنگ شود؟ یکی از مهم‌ترین دلایل روی آوردن به نوآوری احساس عقب افتادن از تحولات دنیای جدید است. مثال روشن در این خصوص، وقوع پدیده‌ای در نیمه دوم قرن بیستم است که با به بازار آمدن رایانه‌های شخصی آغاز شد و از آن به عنوان «انقلاب دیجیتالی» یاد می‌شود. مشخصه بارز این پدیده فراهم شدن زمینه انتقال سریع و آسان اطلاعات در فضای مجازی است که افراد را از بسیاری ملزومات فیزیکی دسترسی به اطلاعات بی‌نیاز کرده است. تأثیر این تحول بر آموزش و یادگیری به شکل‌گیری این احساس انجامیده است که سازوکارهای برنامه درسی با ملزومات عصر دیجیتالی هماهنگ نیست و باید به ایجاد نوآوری‌های آموزشی همت گماشت تا نظام آموزشی از سیر تحولات عقب نماند.

یکی دیگر از دلایل نیاز به ایجاد تحول برنامه درسی، ایجاد تغییرات سیاسی- اجتماعی در سطح کشور است که باعث می‌شود، نیازهای جدیدی مطرح شوند که در گذشته وجود نداشته‌اند. این امر نیز تحول در نظام آموزشی را ناگزیر می‌سازد. در کشور ما این احساس به‌وجود آمده که نظام آموزشی باید در راستای اهداف کلان کشور در زمینه

خودباوری و استقلال فکری- فرهنگی که زاینده شرایط پس از انقلاب اسلامی است، تغییر کند. به نظر می‌رسد تلاش‌هایی که در زمینه تولید سند «برنامه درسی ملی» صورت گرفته‌اند در همین راستا هستند.

حال که مشخص شد به دلایل متفاوت- که به دو مورد آن‌ها در بالا اشاره شد- تحول در نظام آموزشی ناگزیر اتفاق می‌افتد، می‌توانیم به زمینه‌هایی اشاره کنیم که به موفقیت و یا عدم موفقیت تحولات کمک می‌کنند. یکی از دلایل کم‌رنگ شدن تأثیر تحولات در عمل که زیاد به آن اشاره شده است، نحوه انجام آن‌هاست. معمولاً تحولات آموزشی مقطعی هستند و به شکل پروژه تعریف می‌شوند. این امر باعث می‌شود نوآوری‌های برنامه درسی با واقعیت‌های نظام آموزشی مطابقت نداشته باشند و این خود عامل مهمی در کند شدن روند تحولات است. برای مثال، با مطرح شدن نظریات جدید یادگیری، به‌ویژه «ساختن‌گرایی» که یادگیری را حاصل تعامل یادگیرنده با محیط آموزشی، معلم، مواد آموزشی و مشارکت وی با دیگران در فرایند یادگیری تعریف می‌کند، به رویکرد جدیدی در برنامه درسی رسیده‌ایم که می‌توانیم آن را «رویکرد تعاملی فرایند محور» بنامیم. این رویکرد در اجرا بر دانش‌آموزمحوری، یادگیری مشارکتی و تعامل نیازهای یادگیری دانش‌آموزان با آن‌چه توسط برنامه درسی ارائه می‌شود تأکید می‌کند. تجربیات کشورهایی که این نوآوری را در برنامه درسی تجربه کرده‌اند نشان می‌دهد که ایده‌آل‌های این نوآوری، به دلیل واقعیت‌های آموزشی، امکان بروز پیدا نکرده‌اند. دلیل عمده عدم ظهور آن‌ها زمان بر بودن تغییر واقعیت‌های آموزشی ذکر شده است.

یکی از سازوکارهای یادگیری مشارکتی کار گروهی و تغییر نقش معلم از انتقال‌دهنده دانش به تسهیل‌کننده فرایند یادگیری است. واقعیت‌های آموزشی چنین زمینه‌ای را فراهم نمی‌کنند. تعدد ساعات تدریس معلمان و تعداد زیاد دانش‌آموزان در کلاس، فرصت برنامه‌ریزی و اجرای تدریس تعاملی را از معلم می‌گیرد. به‌علاوه، اکثر معلمان بدون آموزش لازم، آمادگی تغییر نقش را در خود احساس نمی‌کنند. همه این‌ها واقعیت‌هایی هستند که نمی‌توان آن‌ها را در طول عمر یک‌پروژه تغییر داد.

مشکل دیگری که در این زمینه وجود دارد، راهکارهای اجرایی اعمال نوآوری‌های آموزشی است. به دلیل مقطعی بودن طراحی و اجرا و گاه به دلایل فرهنگی، برنامه‌ریزان راهکار تغییرات از بالا به پایین را انتخاب می‌کنند. توجیه نظری این راهکار می‌تواند «مدل آبشاری»^۱ باشد که بر تکثیر یک

با ایجاد پیش‌زمینه‌های تحول در آموزش زبان که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد گفتمان بومی این حیطه تخصصی است، این امیدواری به‌وجود آمده است که با سیاست‌گذاری‌های مناسب، نوآوری‌های آموزشی در این درس در سطح آموزش رسمی طراحی و اجرا شود

در کشور ما این احساس بوجود
آمده است که نظام آموزشی باید در
راستای اهداف کلان کشور در زمینه
خودباوری و استقلال فکری- فرهنگی
که زاینده شرایط پس از انقلاب
اسلامی است، تغییر کند. به نظر
می‌رسد تلاش‌هایی که در زمینه تولید
سند «برنامه درسی ملی» صورت
گرفته‌اند در همین راستا هستند

نقش محوری معلم را در فرایند تحول نظام آموزشی مورد
تأکید قرار دهیم و یادآور شویم که بدون مشارکت معلمان
در فرایند تحول و درک و پذیرش توجیه تغییرات، امکان
نهادینه شدن تحولات آموزشی به امری دست‌نیافتنی تبدیل
می‌شود. در این شماره در ارتباط با این مؤلفه
مهم نظام تعلیم و تربیت با آقای دکتر
صادقیان گفت‌وگویی ترتیب داده‌ایم که
امید است مورد توجه خوانندگان
محترم مجله قرار گیرد.

پی‌نوشت

1. Cascade Model

شیوه عمل خاص در میان افراد از طریق الگوبرداری متکی
است. این شیوه عمل سلسله مراتبی از بالا به پایین، مناسب
تغییرات پروژه‌ای و کوتاه‌مدتی است که در آن‌ها به تغییر
نگرش از طریق مشارکت افراد توجهی نمی‌شود. در تعلیم و
تربیت، الگوهای رفتاری با گذشتن از فیلتر ذهنی افراد درگیر
در فرایند آموزش، اعم از مدیران، معلمان و دانش‌آموزان،
تغییر شکل و ماهیت می‌دهند. لذا راهکار فوق که می‌توان
آن را تمهیدی از سرناچاری تصور کرد، در عمل کارایی
چندانی ندارد.

نکته دیگری که لازم است در این‌جا به آن اشاره کنیم،
فاصله‌ای است که بین سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در یک
سوی و اجرا در سوی دیگر وجود دارد. به دلیل ماهیت متفاوت
سازمانی این دو فعالیت و تفاوت در فرهنگ سازمانی افراد
درگیر، امکان درک متقابل بین این دو گروه بسیار کم می‌شود.
برنامه‌ریزان و طراحان از مجریان انتظار دارند رفتار خود را به
شکلی ناگهانی و بدون آمادگی قبلی تغییر دهند؛ در حالی که
این تغییرات شامل خودشان نمی‌شود و بدیهی است که از
چالش‌های پیش روی مجریان درک درستی نداشته باشند.
این فاصله به برنامه‌ریزی‌های بیگانه با واقعیت‌های اجرایی
و اتخاذ راهکار سلسله مراتبی از بالا به پایین دامن می‌زند.
در این گفتار مجال پرداختن به راهکارهای مناسبی که به
برنامه‌ریزان و مجریان کمک کنند تا نوآوری‌های آموزشی را
تثبیت و نهادینه کنند، وجود ندارد. پرداختن به این موضوع
را به شماره آینده موکول می‌کنیم. در پایان لازم است

